

به دلیل تداول تبعیض و تفکیک جنسی در بازار کار که در زمینه صنایع دستی سنتی شدت بیشتری دارد، زنان و مردان معمولاً بطور جداگانه اقدام به تاسیس تعاونی می‌کنند. زنان بیشتر در زمینه نساجی و پوشاک فعالیت دارند. در اینجا ذکر نمونه‌ای از آمریکای لاتین روشنگر مطلب است: در مناطق آزاد تجاری چون «منطقه فرانکاس» که شرکتهای چند ملیتی، کارگران پوشاک تولیدی در منزل را اجیر می‌کنند، تعاونی زنان شکل گرفته است. در چندین منطقه آفریقای، زنان تولیدکننده صنایع دستی بطور گروهی به تولید صابون و کرم می‌پردازند و در همان زمان مردان دهکده برای فروش، ذغال چوب تهیه می‌کنند.

۹-۱-۴ تعاونیهای ماهیگیری

در ماهیگیری به شیوه سنتی، معمولاً مردان تنها ماهیگیران هستند، در حالی که زنان به تهیه و ترمیم تورهای ماهیگیری و آماده‌سازی و عرضه تجاری ماهی می‌پردازند. با این وجود در اکثر تعاونیهای ماهیگیری، مردان ماهیگیر تنها اعضای تعاونی محسوب می‌شوند. از جمله فعالیتهای این تعاونیها مالکیت مشترک لنج‌های ماهیگیری و تامین اعتبار می‌باشد. طرحهای بخش تعاونی (Coop) در مکزیک و مالی (Acopam) تعاونیهای

ماهیگیری چند منظوره‌ای را با عضویت مشترک مردان و زنان و فعالیتهای خاص هر دو جنس به عنوان بخشی از عملکرد تعاونی ترویج می‌دهد.

۲-۴ رسمی‌سازی تدریجی تعاونیها

میزان رسمی‌سازی و خاستگاه شرکتهای تعاونی که اعضاء یا دولت آنها را تاسیس کرده‌اند، عوامل اصلی شدت و ضعف مشارکت زنان می‌باشند.

اکثر تعاونیهای سنتی، در فهرست اعضاء خود، پایین‌ترین تعداد زنان عضو را دارند و ساختار مدیریتی آنها به طور کلی امکان حضور فعال زنان را در تصمیم‌گیریها نمی‌دهد. در کشورهای همچون اندونزی، تعاونیها بطور تنگاتنگی به دولت وابسته‌اند. در آنجا زنان نزدیک به ۲۰٪ اعضاء را تشکیل می‌دهند و حضور آنان در امر مدیریت بطور واقعی محسوس نیست. از سویی دیگر، تعاونیهای رسمی زنان وجود خارجی ندارند چرا که دولت بر مسئله یک تعاونی در هر روستا (KUD) تاکید دارد. از آنجا که خدمات ارائه شده از سوی KUD غالباً بسیار محدود است و با نیازهای زنان همسو نیست، زنان نیز جاذبه‌ای در این تعاونیها نمی‌بینند. اخیراً، برخی از تعاونیهای وابسته به KUD با برپایی واحدهای خدماتی ویژه برای زنان، اساساً در

حوزه‌های پس‌انداز و اعتبار، صنایع دستی و تعاونیهای مصرف فعال هستند. اما تجربه گروههای تعاونی محلی زنان در اندونزی نشانگر آن است که انتقال از یک گروه خودگردان به سطح رسمی معمولاً با خطر انتقال تعاونی زنان به ساختار تحت تسلط مردان مقارن است.

براساس یکی از مطالعات انجام شده در بخش تعاون دفتر بین‌المللی کار (ILO/Coop) در ساحل عاج، مشارکت زنان در گروههای غیررسمی در مقایسه با تعاونیهای مختلط شایع‌تر است. زنان بیشتر تمایل به حضور در گروههای مختص به خود را دارند چرا که در بین زنان بیشتر احساس را حتی می‌کنند. گرچه، طبق همان مطالعات زنان اغلب از مزایای عضویت در سازمانهای بزرگ بی‌خبرند و غیررسمی بودن اکثر گروههای زنان خود به بی‌اعتباری این گروهها نسبت به مراکز اداری رسمی مردان همچون بانکها کمک می‌کند.

با این حال، رسمی‌سازی بطور خود بخود از فرایندهای عملکرد مردمی جدا نیست؛ برای نمونه تعاونیهایی همچون انجمن زنان خود اشتغال (SEWA) در هند رسماً تاسیس شده و اصل مشارکت مردمی، عضویت آزاد و دیگر اصول تعاونی را محترم می‌شمارند. زنان به این انجمن می‌پیوندند تا هم از خدمات اعتباری و آموزشی بهره‌مند شوند و هم شاهد شکوفایی

تعاونیها و دیگر سازمانهایی که به شیوه خودیاری اداره می‌شوند، علیرغم رویارویی با بحرانهای اقتصادی و تنگنای واقعی، چه در گذشته و حال و چه در آینده نقش مهمی در توسعه اقتصادی و اجتماعی جمعیت محروم، به خصوص در بخش روستایی داشته و خواهند داشت. در تمامی کشورها، شرکتیهای تعاونی نقش مهمی در زمینه‌هایی چون تامین اعتبار، کشاورزی، تهیه مواد اولیه، تولید و بازاریابی بر عهده دارند.

و تحقق خواسته‌های سیاسی و اقتصادی خود باشند.

در بعضی کشورها همچون آمریکای لاتین، تاسیس تعاونیهای رسمی معضلات اداری و قانونی عديده‌ای را بيار می‌آورد که فکر رسمی‌سازی گروه را از سر اعضاء به در می‌کند. شاید این خود یکی از دلایلی باشد که اکثر گروههای نوپای زنان تمایلی به ثبت قانونی و در نهایت رسمی شدن گروه خود نشان نمی‌دهند.

عملی‌رغم اصلاحات مردمی، تعدیل ساختاری و مواضع جدید دولتها در تضعیف سیستم مداخله دولت در امور اقتصادی، هنوز هم در چندین کشور، تعاونیها با نظارت دولت اداره می‌شوند. در نتیجه، پیوستن به تعاونیهای مختلط رسمی یا هواداری از آنها یا ثبت قانونی گروه زنان بیش از آنکه مزیتی داشته باشد، ضروروزیان در بردارد. بعضی از سیاستهای جدید کشورها همچون توسعه روستایی بر اهمیت سازمانهایی که با خودباری اداره می‌شوند، تاکید دارند. آژانسهای دولتی اغلب مسئله «ایجاد» گروههای غیررسمی را ترویج می‌دهند تا عملاً سیاستهای خود را پیاده کنند. از این رو، بسیاری از آنان حتی در شکل غیررسمی خود، بطور واقعی پاسخگوی نیازهای اعضا نبودند.

با این وجود، این مسئله عمومیت دارد که حرکتکهای مردمی در قالب گروههای خودگردان غیررسمی نسبت به تعاونیهای رسمی بیشتر در کار خود موفق هستند. این موفقیت از عواملی چون حجم سازمان، ساختار آزاد آنان و انگیزه اعضا و دیگر مسائل ناشی می‌شود. اما حتی در گروههای غیررسمی نیز

تعاونیها با ایجاد الگوی «اشتراک مساعی» به مردان و زنان امکان یکپارچه کردن منابع انسانی و در نتیجه بالا بردن توان اقتصادی می‌دهند. تعاونیها موسساتی هستند که موجبات خودیاری را برای زنان فراهم می‌سازند و به مدد ساختار مردمی خود به زنان به عنوان اعضا، و شاغلین در تعاونی فرصت مشارکت در تعاونی و اثر بخش بودن در فعالیتهای اقتصادی را می‌دهند.

شوند. به علاوه، گروههایی که ساختار آنها سنتی است، مشروعیت اجتماعی و سیاسی را با فعالیتهای اقتصادی تعاونی درهم می‌آمیزند، نتیجه این امتزاج، ایجاد برخوردهایی در داخل گروه است که بر میزان عایدی و سودبخشی فعالیتها اثر سوء می‌گذارد.

از این رو می‌توان گفت که همکاریهای فنی شاخه تعاون (Coop) بر تحکیم مشارکت اعضا و مدیریت مردمی تعاونیها، خواه رسمی یا غیررسمی تاکید دارد. هرگاه حضور فعال و مدیریت مردمی با کاهش سلسله مراتب همراه باشد، تساوی بیشتر اعضا زن و مرد را به ارمغان می‌آورد.

۴-۳ درباب سازگاری عضویت زنان و مردان

زنانی که به تعاونیهای رسمی مختلط (با حضور مردان) ملحق می‌شوند، بیشتر به شالوده و جریان اصلی تلاشهای توسعه‌ای دسترسی دارند. عضویت در تعاونیها برای آنان به منزله افزایش بهره‌وری و درآمد و ارتقاء سطح معیارهای زندگی خانواده است. پیوستن به تعاونی کشاورزی به معنای مهیا بودن تسهیلاتی چون زمینهای حاصلخیزتر، مواد

زنان الزاماً به سطح مدیریت راه نمی‌یابند حتی اگر مشارکت آنان در مقایسه با تعاونیهای سنتی در حد قابل ملاحظه‌ای باشد. در مناطق روستایی بسیاری از سازمانهای خودگردان جدیدالتاسیس براساس انجمنهای سنتی روستایی، گروههای سالمندان، گروههای کارگری و غیره شکل می‌گیرند که طبق قانون مدون، غیررسمی محسوب می‌شوند اما در عین حال شدیداً به سلسله مراتب وابسته هستند. رهبران سنتی بطور متعارف اعمال نفوذ می‌کنند و زنان و غالباً جوانان رسماً در تصمیمی‌گیریها شرکت ندارند. سلسله مراتب و طبقه‌بندیهای سنتی می‌توانند همچون سدی مانع روند طبیعی روشهای مردمی و آزاد



اولیه کشاورزی (کود و بذر)، فرصتهای آموزشی و خدمات گسترده تر است. تعاونیهای صنعتی و صنایع دستی امکان حضور در بازارهای کار با امنیت شغلی بیشتر و شرایط کاری بهتر را برای زنان فراهم می‌کند. زنان از طریق تعاونیهای بازاریابی می‌توانند تولیدات خود را با سهولت بیشتر به فروش برسانند.

اما این واقعیت را نباید نادیده گرفت که زنان عضو تعاونیهای مختلط، در جایی که مردان تصمیم‌گیرنده اصلی هستند، نقش انفعالی و حاشیه‌ای دارند. شواهد و قرائن گویای آن است که زنان در تعاونیهای مختلط مایلند مردان تصمیم‌گیرنده باشند حال آنکه مردان رغبتی به تقسیم مسئولیتها با زنان نشان نمی‌دهند. بدیهی است که حدت و شدت این مسئله به نسبت منطقه، جامعه محل زندگی و پیشینه اقتصادی و دیگر عوامل متفاوت است. زنان در ساحل عاج حتی از شرکت در تعاونیهای مختلط خودداری می‌کنند تا شاید اینگونه بر سلطه‌جویی و حس تفوق جنس مذکر فائق آیند؛ از سوی دیگر آنان به مراکز تصمیم‌گیری اطمینان چندانی ندارند. تجربه نشان می‌دهد که تعاونیهای مختلط کمتر امکان بالندگی مهارتهای رهبری و مدیریت را به زنان می‌دهند. و زنان خود در توجیه و اثبات نیاز به مسائل آموزشی مدیریت با مشکلاتی مواجهند چرا که معمولاً جایگاه مدیریت را به دست نمی‌آورند.

تعاونگری زنان، بطور مثال در زمینه پس‌انداز و اعتبار روایتی طولانی‌داست. «شرکت مدنی» در آفریقای غربی و تعاونی «دیکوتی» در نپال محصول همت زنان این مناطق برای تامین هزینه‌های اجتماعی هستند. امروزه، تعاونیهای زنان امکان دسترسی بهتر به اعتبار، ماشین‌آلات، انبار و تسهیلات حمل و نقل و همچنین آموزش را برای جمع تعاونگران فراهم می‌سازند تا میزان بهره‌وری نیز افزایش یابد.

مشارکت در گروههای مختص به زنان نه تنها قدرت افزایش درآمد زنان را بالا می‌برد بلکه نظارت بر درآمد را نیز شخصاً به دست آنان می‌سپارد. پیامد آن تاثیر مثبت بر وضعیت زندگی کل خانواده است چرا که زنان بیشتر مایلند درآمد خود را مطابق با مسئولیتهاشان یعنی اساساً برای معاش یا سرمایه‌گذاری مجدد مصرف کنند و تنها سهم اندکی را به پیش آمدهای احتمالی و مصارف زودگذر اختصاص دهند.

زنان با حضور در سازمانهای مختص به خود، علاوه بر برخورداری از مزایای اقتصادی، فرصت کسب تجربه در زمینه رهبری و مدیریت و همچنین شکستن دیوارهای جدایی آنان را از نیمه دیگر جامعه بدست می‌آورند. فعالیت در گروههای زنان به آنان کمک می‌کند تا حس خود باوری را که پیش نیاز مشارکت در تعاونیهای مختلط است،

به دست آورند. جامعه کارگری زنان (WWF) در هند به عنوان یکی از تعاونیهای رسمی زنان و دیگر سازمانهای زنان از کشورهای در حال توسعه مسئله «توانمندی» زنان را در سرلوحه اهداف خود قرار داده‌اند.

از سویی دیگر، گروههای زنان باید با مشکلات خاصی چون مدیریت، تخصصهای علمی و فنی، فشارهای سیاسی و دیگر مسائل روبرو شوند. گروههای غیررسمی زنان اغلب از مدیریت ضعیف ناشی از نبود فرصتهای آموزشی، کمبود وقت، بی‌تجربگی در زمینه اقتصاد پولی و نحوه درست برخورد با اولیاء امر متحمل خسارتهایی می‌شوند. به دلیل بالا بودن نرخ بیسوادی، بخصوص در میان زنان روستایی، و محدودیت آموزشهای مهارتی در کارهای «سنتی» زنان، این گروهها غالباً چاره‌ای جز اعتماد به افراد خارج از گروه برای سپردن کارهای اجرایی و فنی خود ندارند. نمونه‌ای مناسب از بخش تعاون در این مورد در سنگال یافت می‌شود که گروههای زنان آسیابهای غلات را می‌چرخاند اما نگهداری و ادامه کار آنان برعهده یک آسیابدار مرد است. گروه زنان برای کار آسیاب که بستگی مستقیم به کار این مرد دارد، به او دستمزد می‌پردازند.

بسته به نوع تفاوت‌های اجتماعی در جامعه و میزان سنخیت در تعاونیهای زنان، اختلافهای اجتماعی و اقتصادی موجب تضادهایی در بین

• تجربه نشان می‌دهد که تعاونیهای مختلط کمتر امکان بالندگی، مهارتهای رهبری و مدیریت را به زنان می‌دهند و زنان خود در توجیه و اثبات نیاز به مسائل آموزشی مدیریت با مشکلاتی مواجهند و براین اساس معمولاً پست مدیریت را به دست نمی‌آورند.

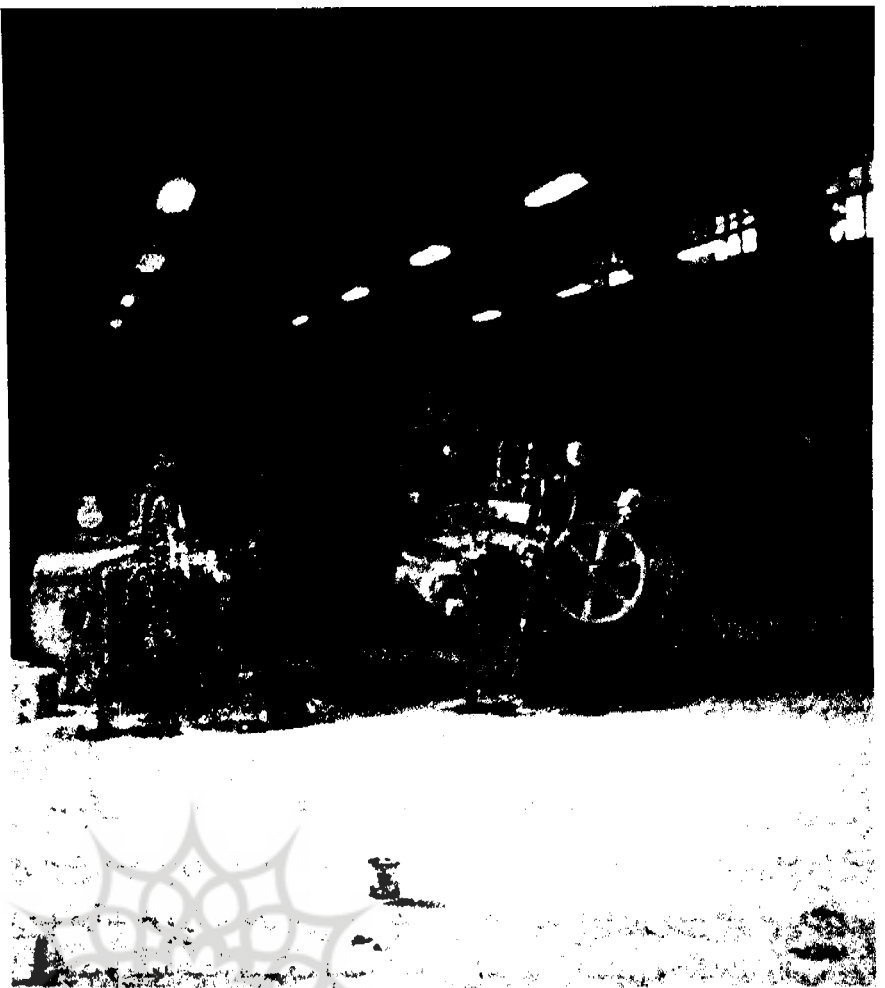
موانع سیاسی مضاعف از سوی مردان سیاستمدار یا نارضایتی اعضای مرد خانواده به انحاء گوناگون مواجه می‌شوند.

از دیدگاه اقتصادی، گروههای زنان و تعاونیها ثابت کرده‌اند که در کار خود کاملاً موفق هستند. تجربه به ما می‌آموزد که در قلمرو اعتبار، سازمانهای تعاونی زنان از نظر درجه اطمینان به گشایش اعتبار و بازپرداخت هزینه‌ها بالاتر از خط میانگین هستند.^۳

مشارکت برابر زنان و یکپارچه کردن فعالیتهای آنان در شکل تعاونی و در بستر اصلی جریان توسعه، اثرات مثبتی بر معیارهای زندگی مردم و عملکرد اقتصادی تعاونیها برجای می‌گذارد. وحدت کامل زنان در تعاونیها نه تنها برای تامین و تحقق اصول تعاونی همچون دموکراسی، استقلال رأی، عضویت آزاد، مشارکت و توسعه اجتماعی ضروری بنظر می‌رسد بلکه برای دستیابی به هدف توسعه پایدار اقتصادی نیز اجتناب‌ناپذیر است.

با این وجود، مشارکت زنان در تعاونیها باید در کلیه سطوح تشکیلات تعاونی یعنی در سطح عضویت یا مقام مدیریت و عوامل تصمیم‌گیرنده صورت گیرد تا بتوان آن را مشارکتی پایدار نامید.

در بخش تعاونیهای کشاورزی، حضور مساوی زنان و همسو شدن تلاشهای اقتصادی آنان با یکدیگر، چشم‌اندازهای تازه‌ای به سوی عملکرد یکپارچه‌تر بازار و تولید محصولات غذایی خواهد گشود و به جای قرار گرفتن در حصار نظام تک محصولی، حرکت به سمت تنوع تولید تسریع خواهد شد. دستاوردهای این حرکت بهبود امنیت



از روند اصلی فعالیتهای بدورنگاه داشته می‌شوند و این طرز برخورد را اینگونه توجیه می‌کنند که با اختصاص دادن سهم اندکی از پول و دیگر کمکها نیز تاکنون از این گروهها حمایت شده است. از سوی دیگر، برای زنان بطور اخص این احتمال وجود دارد که دولت و نمایندگیهای توسعه، آنان را به هر شکل و وسیله در گروههای «غیررسمی» تعاونی مجتمع نمایند. این دفاتر و نمایندگیهای توسعه تحت فشارند تا زنان را نیز بی‌بهره نگذارند و در مجموع کمک به گروه ساده‌تر از کمک به فرد بنظر می‌رسد.

گذشته از فشارهای سیاسی علیه جنبشهای مردمی در برخی کشورها، زنانی که خواستار ایجاد تشکیلات خاص خود هستند اغلب با

زنان می‌شود. زنان از قشر فقیرتر جامعه زیر سیطره زنان طبقه متوسطه، مرفه یا «اعیان» قرار دارند که بر کارهای مهم گروه زنان مسلط می‌شوند. برای مثال گروه براهیم در نپال از پذیرش زنان طبقه محروم در گروه پس‌انداز و اعتبار خود ممانعت به عمل می‌آورد. همچنین در کشور مالی همسران رهبران سیاسی محلی بطور مطلق اختیار تصمیم‌گیری در مورد گروه زنان را دارند.

زمانی که صحبت از کمکهای توسعه‌ای در میان باشد، زنان حتی اگر در گروههای مختلف مشکل شوند، باز هم این احتمال وجود دارد که نهادها و سازمانهای دست‌اندرکار توسعه آن گروهها را لایق دریافت کمک ندانند. گروههای زنان، بخصوص نوع غیررسمی آن

مؤسسات تجاری کوچک، نهادهای اجتماعی و مشارکت زنان.

از آنجا که این اولویتها مترادف مفاهیم «توسعه پایدار انسانی» است، لذا محتوی آن را می‌بایست در قالب تدابیر عملی موجود در سیاستهای اقتصاد کلان و طرحهای توسعه آفریقا تفسیر و تبیین نمود. اما این الگوی جدید توسعه مستلزم بررسی و بازسازی ساختار سیستمهای کنونی در زمینه‌هایی چون سیاست، تعلیم و تربیت، تولید، مصرف، تقسیم درآمد، محیط‌زیست و امداد رسانی می‌باشد.

۴- نقش تعاونیها

تعاونیها و دیگر سازمانهایی که به شیوه خودیاری اداره می‌شوند، علیرغم رویارویی با بحرانهای اقتصادی و تنگناهای واقعی، چه در گذشته و حال و چه در آینده نقش مهمی در توسعه اقتصادی و اجتماعی جمعیت محروم، به خصوص در بخش روستایی داشته و خواهند داشت. در تمامی کشورها، شرکتهای تعاونی نقش مهمی در زمینه‌هایی چون تامین اعتبار، تهیه مواد اولیه، تولید و بازاریابی محصولات کشاورزی برعهده دارند. شرکتهای تعاونی در کشور ساحل عاج طی سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ حدود ۴۴ درصد محصول قهوه و کاکائو به ارزش بیش از ۴۰۰ میلیون دلار آمریکا را در معرض فروش گذاردند، در بنین^(۳)، ۱۳۹ تعاونی پس‌انداز و اعتبار در خلال سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۱ حدود ۲۰۶۹۵۸۸ دلار پس‌انداز را به جریان انداختند. حتی در کشورهای ساحلی چون بوركینافاسو، ۱۴۷ شرکت تعاونی پس‌انداز و

توسعه مستمر نیروی انسانی در جهان

مأخذ: گزارش و دستور کار بیست و یکمین اجلاس آی.سی.ا. منچستر ۱۹۹۵
به مناسبت یکصدمین سالگرد تاسیس اتحادیه بین‌المللی تعاون (۱۸۹۵-۱۹۹۵)

برگردان: طاهره فرخی
مرجانه سلطانی
قسمت دوم

۳- وضعیت اقتصادی

وضعیتی مشابه در زمینه بهداشت بویژه گریبانگیر زنان باردار (۵۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۵) و کودکان زیر پنج سال (۴۳ میلیون نفر در سال ۱۹۹۵) می‌باشد.

غم‌انگیزترین نتیجه بحران اقتصادی، رشد فقر است. طبقه محروم جامعه قریب به ۸۰ درصد درآمد خود را، به جای پس‌انداز، تعلیم و تربیت و بهداشت، صرف تهیه غذا می‌نماید. اتخاذ سیاست آزادی^(۲) اقتصادی، که اغلب منتج به افزایش بهای مواد غذایی می‌شود، اثرات منفی جدی بر معیارهای معیشت طبقه فقیر داشته است.

به دلیل تشدید این مشکلات، چنانچه سریعاً تدابیر جدید و اقدامات منسجم و پایدار در این خصوص اتخاذ نگردد، آینده‌ای مصیبت بار آفریقا را تهدید می‌نماید. اما بدلیل پیچیدگی مشکلات، ارائه راه‌حلهای سریع و یا اقدامات ساده نیز امکان‌پذیر نیست.

سازمانهای بین‌المللی در مورد الویت قاره آفریقا برای انجام پاره‌ای اقدامات در سالهای آتی اتفاق نظر دارند. این اولویتها عبارتند از: تقویت منابع انسانی، توسعه مؤسسات کشاورزی به منظور افزایش درآمد، تامین موادغذایی، حفاظت از محیط‌زیست، ترویج

قاره آفریقا، به استثنای چند کشور از جمله موریتانی، بطور جدی با بحران اقتصادی روبرو است. شماری از اقتصاددانان، از دهه ۸۰ به عنوان «دهه از دست رفته» یاد می‌کنند. مشخصه‌های بحران اقتصادی آفریقا عبارتند از: رشد بطنی کشاورزی، نقصان تولیدات صنعتی، روند ضعیف صادرات، افزایش بدهیها و سیر نزولی خدمات اجتماعی، نهادها و شرایط زیست محیطی. در کشورهای صحرای^(۱) آفریقا میانگین رشد اقتصادی ۳/۴ درصد یعنی کمی بیش از نرخ رشد جمعیت می‌باشد.

از سوی دیگر، این بحران خسارت قابل ملاحظه‌ای به نیروی انسانی وارد نموده است. در بسیاری از کشورها هزینه‌های تخصیص یافته برای خدمات اجتماعی به شدت کاهش یافته، سطح تعلیم و تربیت تنزل چشمگیری داشته و میزان مرگ و میر نوزادان همچنان بالاست. کشورهای افریقایی با بکارگیری «برنامه‌های تعدیل و اصلاح ساختاری» تنها یک چهارم بودجه خود را صرف مسائل آموزشی می‌کنند که حتی برای نیمی از کودکان در سن دبستانی نیز بسنده نیست.